

«آتش بس» آمریکا - ایران و جنگ خاموش علیه طبقه کارگر

خالد حاج محمدی

بعد از حمله نظامی امریکا-اسرائیل به ایران و تحمیل جنگ ۴۰ روزه، در ۸ آوریل ۲۰۲۶ (۱۹ فروردین ۱۴۰۵) با اعلام آتش بس دو هفته ای موقتاً جنگ پایان یافت. از آن تاریخ تا امروز مستقل از عروتیهای ترامپ و تهدیدات هر روزه به حمله و نابودی ایران، آتش بس تمدید شده و مذاکرات میان امریکا و ایران با میانجیگری پاکستان و... ادامه دارد. فضای کنونی، عدنم قطعی پایان جنگ و نه جنگ و نه صلح، قطعاً تأثیرات مخرب خود را بر جامعه ایران و منطقه گذاشته و عواقب منفی و پر مخاطره ای بر زندگی خصوصاً طبقه کارگر در ایران و کل منطقه و حتی جهان داشته است. ... صفحه ۲

طلوع خونین نظم نوین جهانی

جنگ آمریکا در خاورمیانه - منصور حکمت

مقدمه حکمتیست: اگر کسی بخواهد دلایل واقعی اوضاع امروز در خاورمیانه و بعضاً در جهان را ببیند، باید یک بار دیگر به تحولات سه دهه گذشته و به عروج و افول نظم نوین جهانی به سرکردگی دولت آمریکا نگاه کند. حمله به عراق در سال ۹۱ و حمله دوم به این کشور و اشغال کامل آن در سال ۲۰۰۳ به بهانه مبارزه با صدام حسین، یکی از مراحل مهم و قابل توجه در این پروسه و بعد از فرو ریختن دیوار برلین است. به مناسبت «هفته منصور حکمت»، مقاله «طلوع خونین نظم نوین جهانی» را در این شماره حکمتیست میخوانید.

نامه جبهه متحد کارگری برای دفاع از

مردم فلسطین به دولت عراق

سمیر عادل - صفحه ۴

پرش آقای مهتدی روی ترامپولین!

فواد عبداللهی

گفتگوی اخیر عبدالله مهتدی با بخش گُردی صدای آمریکا حاوی نکاتی است که باید پاسخ درخور بگیرد. مجری برنامه به نظر می‌رسد یا ریگی به کفش دارد و یا بی‌خبر و فاقد معلومات درباره تاریخ حزب کمونیست ایران و رویدادهای ۳۶ سال پیش در سطح جهان و خاورمیانه است که منجر به تقویت احزاب ناسیونالیست گُرد و ایجاد نیروهای شبه فاشیست و قومی از جنس «سازمان زحمتکشان» آقای مهتدی در این منطقه شد. مجری برنامه، مهتدی را «یک آرمان‌گرای کمونیست» خطاب می‌کند و مهتدی هم در پاسخ، باد به غبغب انداخته که:

«لازم است یک نکته را تصحیح کنم که ما تقریباً بیست و پنج سال است که کمونیست نیستیم و خودمان را یک نیروی پیشرو می‌دانیم؛ می‌خواهم بیشتر از این هم در این مورد حرف بزنم. ما برای چند سالی در یک پروژه ناکام و ناسازگار حضور داشتیم که تشکیل حزب کمونیست ایران بود که بزرگترین اشتباه زندگی سیاسی من بوده است» (خط تأکیدها از من است).

این ادعا که گویا آقای مهتدی «بیست و پنج سال» پیش فهمیده که «اشتباه سیاسی» کرده و فریب خورده بوده، یک تبیین سیاسی نیست. نه خودشان باور دارند و نه کسی آن را جدی می‌گیرد؛ بیشتر شبیه به پرش بچه‌ها روی ترامپولین است. ایشان نه بیست و پنج سال پیش که ۳۶ سال پیش و در دل جنگ خلیج به درگاه جنبش ناسیونالیسم گُرد و احزاب اصلی آن تسلیم شد و در یک انتخاب شخصی از گذشته کمونیستی خود توبه کرد، حتی از بقیه ملیون گُرد هم سبقت گرفت و بعدها به یک باند قومی و شبه فاشیست علیه کمونیسم شکل داد. اسم این را گذاشته اند «انتخاب پیشرو»!!

دهه نود میلادی که مصادف بود با دوران پس از شکست شوروی و آغاز قلدری امریکا بر جهان، بدترین دوره برای موقعیت کمونیست‌ها در جهان بود. آوار سنگینی بر سر همه آن‌ها فروریخته بود و به جز استثناهایی در آن دوره که توانستند در مقابل آن شرایط، ... صفحه ۳

آزادی برابری حکومت کارگری

همزمان با آتش بس شکننده کنونی و تلاش برای توافق، جنگ اقتصادی همه جانبه علیه طبقه کارگر و اقشار محروم، به نام مقابله با جمهوری اسلامی در جریان است که عواقب مخرب و ضد انسانی آن دست کمی از مباران و حمله نظامی ندارد. در مورد خود جنگ و توافق و عدم توافق در این مدت، چند پدیده به طور برجسته رسیدن به توافق را پیچیده و مشکل کرده است و نگرانی و خطر ادامه جنگ را بر سر مردم ایران و منطقه نگه داشته است.

اولین مشکل و مانع توقع غیر واقعی دولت آمریکا از مذاکرات بعد از ناکامی در جنگ است. مشکل تلاش دولت آمریکا برای تحمیل شرایطی است که به قول ترامپ و مقامات دولت او، نتیجه به نفع آمریکا باشد. دومین مانع تلاش اسرائیل و لابی های بزرگ او در آمریکا برای از سر گیری جنگ به عنوان راه نجات دولت دست راستی اسرائیل از بن بست و انزوا و در خدمت اهداف و آرزوهای بلند مدت این کشور است. دولتی که در تمام این دوره و علیرغم قبول آتش بس، به مباران لبنان ادامه، بخش مهمی از این کشور را اشغال و بخش مهمی از بیروت را ویرانه کرده است. مشکل بعدی موقعیت ایران است که خود را پیروزمند در جنگ میبیند و نه تنها تسلیم آمریکا-اسرائیل نمیشود، که بعلاوه حاضر نیست تناسب قوای قبل از حمله به ایران را قبول کند.

این جنگ همچنانکه بارها تاکید کرده ایم ادامه سیاست بورژوازی آمریکا و دولتش به عنوان بزرگترین قدرت نظامی و اقتصادی در یک دوره تاریخی معین است. این دوره تاریخی دوره نزول قدرت آمریکا، دوره فروپاشی قطب غرب به رهبری آمریکا، دوره افول ناتو و بی خاصیتی آن و دوره عروج قدرتهای بزرگ اقتصادی و حتی نظامی دیگر از جمله چین و روسیه، بریکس و تضعیف حاکمیت دلار بر بازار جهانی است. تلاش آمریکا برای دفاع و حفظ موقعیت از دست رفته، رو به زوال و حفظ ژاندامی خود بر جهان در شکل گسترش میلیتاریسم و قلدری نظامی و تحمیل جنگ به دیگران، خود را نشان میدهد. هدف از حمله به ایران برای هیئت حاکمه آمریکا، سنگ اندازی در مقابل رشد اقتصادی چین و تسخیر بازارهای جهانی و شرکا و متحدین او از جمله روسیه است. حمله ای که با پروپاگاندا همه جانبه و با پرچم دروغین «دفاع» از مردم ایران و «آزادی» آنها، مقابله با جمهوری اسلامی و «سرنوشتی» آن و «خطر ایران هسته ای» و... تزیین و کوشیدند به مردم ایران، منطقه و جهان، بفروشدند. آمریکا و اسرائیل در هر دو دوره جنگی که تحمیل کردند، در رسیدن به اهداف خود ناکام و در هر دو مورد خوشان اعلام آتش بس کردند. این ناکامی و شکست شرایط بسیار سختی را برای دولت ترامپ فراهم و نجات از جنگ را به شدت پر هزینه کرده است. این شکست بزرگترین لطمه به اعتبار و اقتدار نظامی و حتی سیاسی آمریکا در چند دهه گذشته زده است. مستقل از تأثیرات مخرب جنگ بر اقتصاد جهانی که با بستن تنگه هرمز به اوج خود رسید و اثرهای فشاری که جمهوری اسلامی برای پایان جنگ و فشار به آمریکا و اسرائیل در دست گرفته است، تا اکنون آمریکا و اسرائیل بازنده این جنگ اند. تلاش ترامپ برای خروج آبرومند از چاهی که خود کنده است، هزینه های تا کنونی جنگ برای آمریکا که توقع آنرا نداشتند، اختلافات در هیئت حاکمه آمریکا و ارتش و... آن به دلیل جنگ نالازمی که تحمیل کردند و... فشار کشورهای حوزه خلیج فارس به جنگ ترامپ برای پایان جنگ، فشار اقتصادی به مردم آمریکا و اعتراضات وسیع به جنگ و حمله نظامی در سراسر جهان و در خود آمریکا، شرایطی است که دولت ترامپ با آن دست و پنجه نرم میکند. ترامپ در این روزها و برای کاهش لطمات جنگ و کاستن از عواقب ناکامی خود و دولتش در این جنگ، فشار بر کشورهای منطقه و مشخصاً کشورهای عربی و حوزه خلیج فارس از جمله عربستان، قطر و حتی پاکستان را برای قبول «پیمان ابراهیم» و نجات اسرائیل، افزایش داده است. اما به دلیل گارد بعضی از کشورها و مخالفت آنها با پیوستن به پیمان فوق، ترامپ رسماً تهدید و عریه کشی را شروع کرده است. تهدید عمان به ناپودی و ویرانی واقعاً از روی استصال است و همزمان نه گفتن عمان به ترامپ و پیمان ابراهیم او بیان موقعیت امروز آمریکا و تغییر توازن قوا در منطقه است. ترامپ میکوشد با تحمیل پیمان ابراهیم از طرفی موقعیت وخیم و بن بست اسرائیل و انزوا او را کاهش دهد و از طرف دیگر از آن به عنوان برگ برنده و پیروزی برای کاهش شکست در جنگ با ایران بهره بگیرد. اما موقعیت و اعتبار و اقتدار دولت آمریکا در مقابل قطبهای دیگر و در خود جنگ با ایران چنان شکسته است، که حتی کشورهای عربی و حوزه خلیج فارس هم به راحتی فرمان آمریکا را نمیپذیرند، چیزی که چند سال قبل جرأت آنرا نداشتند. این موقعیت کشورهای حوزه خلیج از عربستان تا قطر و... را مجبور کرده است برای حفظ امنیت خود راهی دیگر و مستقل از اتکا به آمریکا پیدا کنند. توافق امنیتی روزهای اخیر عربستان، قطر و پاکستان، بیان این حقیقت است.

اهرم دیگر این روزهای ترامپ افزایش فشار اقتصادی به ایران برای کوتاه آمدن در مذاکره است. در این مدت و علیرغم آتش بس میان ایران و آمریکا، دولت آمریکا برای تسلیم جمهوری اسلامی به شرایط خود، دست به یکسری تحریمها اقتصادی

زده است. دولت ترامپ رسماً اعلام میکند که میخواهد راه هر نوع فروش نفت و تولیدات پتروشیمی و... ایران را ببندد. میگوید راه ورود و خروج کالا به ایران را مسدود میکند تا فشار اقتصادی به جمهوری اسلامی چنان بالا باشد که به شرایط آمریکا برای پایان جنگ گردن بگذارد.

تحریم اقتصادی و استفاده از آن به عنوان اهرم فشار از جانب کشورهای غربی و در رأس آنها آمریکا علیه دولتهای مخالف خود، امری جدید نیست. مستقل از اینکه در اوضاع کنونی جهان و پایان اربابی آمریکا و قطب غرب بر جهان، این اهرم بدرجه ای کارایی گذشته خود را از دست داده است، اما تحریم اقتصادی جنایت علیه بشریت است که قربانیان آن اساساً بخش محروم جامعه است. تحریمهای اقتصادی چند دهه اخیر دولتهای غربی علیه کشورهایی که در مقابل زورگویی غرب ایستاده اند یا به شرایط آنها گردن نگذاشته اند، یا از منافع خود در مقابل آنها دفاع و مقاومت کرده اند، باعث مرگ و میر میلیونها نفر در میان بخش محروم جامعه و خصوصاً کودکان خانواده های کارگری و اقشار کم در آمد شده است. تحریمهای اقتصادی تحت هر نام و بهانه ای جنایت جنگی است. تحریم اقتصادی سلاح کشتار جمعی و جنگ خاموش علیه بخش اسب پذیر و کم در آمد جامعه است. این پدیده که این روزها به نام مقابله با جمهوری اسلامی توسط آمریکا و بعضی از دولتهای غربی در ادامه سیاستهای گذشته و تحریمها قبلی آنها دنبال میشود، مستقیماً جنگ علیه طبقه کارگر و اقشار محروم جامعه است.

طبقه کارگر در ایران و منطقه و جهان، اقشار محروم و مردم متمدن و انسان دوست، شاهدند که نتیجه تحریمها اقتصادی آمریکا و هم پیمانان آنان بر بسیاری از کشورها از کوبا تا عراق، ونزوئلا و دهها کشور آفریقایی تا ایران، چه عواقب ویرانگری برای اقشار محروم داشته است. در تحریمهای اقتصادی عراق هر چند آمار صدرصد دقیقی موجود نیست اما بحث از مرگ نیم میلیون کودک میشود. در کوبا و چندین دهه تحریم اقتصادی بزرگترین جنایت جنگی علیه مردم یک کشور را مرتکب شدند. نتایج تحریمهای اقتصادی بر طبقه کارگر و مردم محروم در ایران، افزایش فقر، بی ارزشی پول ملی، گرانی سرسام آور، بیکاری وسیع و... بوده است. تحریمهای اخیر کشورهای غربی و آمریکا علیه ایران مستقیماً جان مردم محروم را نشانه رفته است. نتیجه این جنگ اقتصادی در کمتر از دوسال اخیر باعث افزایش حدود ۴ میلیون انسان به جمعیت زیر خط فقر است. در همین مدت و با جنگ جنایتکارانه ای که تحمیل کردند، طبق آمار رسانه های رسمی جمهوری اسلامی، ۶ میلیون انسان برای گرفتن بیمه بیکاری نام نویسی کرده اند و همه میدانیم از بیمه بیکاری خبری نیست. آتش بسی شکننده اعلام شده است اما جنگ اقتصادی علیه مردم ایران افزایش یافته است.

دولت آمریکا برای نجات از چاهی که خود کنده است، دست به هر ابزار کثیفی میزند. جنگ قرار بود به موقعیت رو به افول او کمک کند، نتیجه عکس داد. افزایش هر روزه تحریمها و جنگ اقتصادی که دنبال میکنند و به نام فشار به جمهوری اسلامی از آن اسم میبرند، حقیقتاً گواه استیصال دولت ترامپ است. این حربه اگر چه دولت آمریکا را نجات نمیدهد اما برای مردم ایران، توحش، جنایت و ابزار مجازات جمعی مردم در ایران و کشتار ضعیف ترین و کم درآمدترین بخش جامعه است.

امریکا و اسرائیل درست مانند قهارباز بد حساسی میمانند که باخته اند و اما «نه باخت را میدهند و نه قمار را واگذار میکنند». این شرایط و اقدامات ضد انسانی و افزایش تحریمها مستقل از هر فشاری به بورژوازی ایران، لطمات جبران ناپذیری بر زندگی طبقه کارگر، بر مبارزه و توازن قوای این طبقه در مقابل بورژوازی ایران و حکومتش زده است. حملات به زیر ساختهای اقتصادی ایران در جنگ اخیر، باعث اخراج و بیکار سازی دهها هزار کارگر در مراکز اصلی صنعتی شده است. همین مدت و بعد از حمله به زیر ساختهای اقتصادی در پتروشیمی ها، نفت و صنایع فولاد و...، کارفرمایان بخش زیادی از نیروی کار خود را تعدیل دادند. به کارگران قول دادند بعد از جنگ به کار بازگردانده و اکنون زیر قول خود زده اند. پدیده تحریم و جنگ هر دو اسلحه ای برنده و ضد انسانی در دست کارفرما و دولت ایران برای توجیه و تحمیل فقر و بیکارسازی و اخراج کارگران است. این پدیده مستقل از هزینه های انسانی و کشتاری که از مردم بیگناه کردند، بزرگترین لطمه به اتحاد طبقه کارگر، به همبستگی و مبارزه متحد او میزند و به انشقاق در میان این طبقه دامن میزند. حمله نظامی به ایران، جنگی تجاوزکارانه توسط آمریکا و اسرائیل در خدمت اهداف شنیع و بلندپروازانه آنها بود. آنها در این جنگ باختند و نفس ناکامی آنها در اهداف جنگ که رسماً اعلام کرده بودند، کل توازن قوای منطقه و آرایش سیاسی و نظامی آنرا دگرگون کرده است. اما و مهمتر از آن قربانیان و بازندگان اصلی جنگ طبقه کارگر و اقشار محروم مردم در ایران، منطقه و در جهانند. مستقل از اینکه جمهوری اسلامی خواهان این جنگ نبود، اما جنگ برای حکومت ایران بهانه شد تا وخیمترین شرایط اقتصادی و سیاسی را به مردم ایران و خصوصاً به طبقه کارگر تحمیل کند. این حقایق اکنون قطع فوری و بی قید و شرط جنگ و پایان تحریمهای اقتصادی را به خواست سراسری طبقه کارگر آگاه و مردم صلح دوست و آزادیخواه، در ایران و منطقه و جهان تبدیل کرده است.

هنوز سنگری در دفاع از مارکسیسم ایجاد کنند، بقیه یا از فعالیت کمونیستی کناره‌گیری کردند و یا مانند آقای مهدی توبه کردند و با سواستفاده از تاریخ کمونیستی کومله برای کسب موقعیت در میان ناسیونالیست‌های گُرد ایرانی و عراقی، کومله را از روح انقلابی و کمونیستی آن تهی کردند و در نقطه مقابل همه آرمان‌هایی که کومله کمونیست از روز تشکیل برایش مبارزه کرده بود، ایستادند. در این دوره، سازمان کومله تحت رهبری جناب مهدی و ابراهیم علیزاده، در عمل و بدون هیچ سندی، چرخش کومله به سمت «جنبش کردستان» - آنچه مد نظر مهدی بود - را به عنوان بستر اصلی جنبش خود پذیرفتند و با کمک «مام جلال» گام‌های عملی در جهت این چرخش سیاسی به سمت جنبش ناسیونالیسم گُرد برداشته شد. با شروع حمله نظامی آمریکا به عراق در آغاز دهه نود میلادی، مهدی همان زمان اعلام کرد که متحدین و دوستان‌شان را در میان «اتحادیه میهنی کردستان» یافته است. یعنی در «انقلاب خلق گُرد» غرق شد و آب از سرش گذشت. اگر کسی به اسناد «جنگ خلیج» و حمله نظامی آمریکا به عراق نگاه کند، متوجه هیجان و پرش ایشان به آغوش جلال طالبانی می‌شود. حالا اگر اسناد آن دوره را دیگران قائم کرده‌اند، مشکلی نیست؛ در سایت حزب ما قابل دسترس است.

آقای مهدی درست می‌گوید؛ ایشان بیست و پنج سال است که نه فقط کمونیست نیست، بلکه در ضدیت تام و تمام با کمونیسم، تاریخ جنبش کمونیستی و حزب کمونیست ایران و حتی عقاید و باورهای کومله قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران، گوی سبقت را از هر ضد کمونیست و مرتجع ملی‌گرا ربوده است. اما این نیمه‌ی حقیقت است. ایشان حتی بسیار قبل‌تر از تاریخی که به آن اشاره می‌کند، یعنی دست‌کم از دوره جنگ خلیج و تقریباً از ۳۶ سال قبل بر متن حمله سنگین نظامی آمریکا به عراق و کشتار میلیونی مردم بی‌گناه که به قدرت خزیدن ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق بر شانه‌های «نظم نوین جهانی» آمریکا را هموار کرد، در حسرت تکرار سناریوی عراقیزه کردن ایران، با کمونیسم وداع کرد و به عنوان یک قومپرست دوآتشه پا به میدان گذاشت. مستقل از دلایل این انتخاب و تاسیس باند قومی «زحمتکشان» توسط مهدی در سال ۲۰۰۰ میلادی که دست برقصا مصادف است با دوره عروج دوم خرداد و بحث گفتگوی تمدن‌های خاتمی و این‌بار چشم امید مهدی به توافق با جمهوری اسلامی، اما سؤال به سادگی از ایشان اینست که چرا بعد از این همه سال وداع با کمونیسم و توبه به درگاه ناسیونالیسم گُرد، هنوز اسم و آرم یک سازمان چپ را روی باند قومی خود گذاشته است که هیچ تعلق خاطری به کمونیسم ندارد؟ چرا هنوز از اعتبار جانباختگان کمونیست در خدمت موجه جلوه دادن جریان باند سیاهی خود که به زعم ایشان جریانی «پیشرو» است، سواستفاده می‌کند؟ مگر همین کمونیست‌های خوشنام مانند فواد مصطفی سلطانی‌ها نبودند که در کومله قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران با بانگ بلند اعلام کردند: «روزی که خورشید تابناک حزب کمونیست ایران طلوع می‌کند روز رستاخیز سرخ زحمتکشان را نوید می‌دهد و آن روز روز آب شدن برف‌های ستم است؛ رفقا خورشید را بجنبانیم!»

واقعاً بعد از گذشت بیست و پنج سال از سرهم بندی کردن سازمان زحمتکشان که تاریخ سیاهی در کارنامه خود دارد، خجالت‌آور نیست هنوز هم از اعتبار کمونیست‌هایی که جان‌باخته‌اند در خدمت اهداف بی‌مایه یک باند قومی و سناریو سیاهی که روزی خواب پذیرفته شدن در بارگاه جمهوری اسلامی را در سر می‌پروراند و روز دیگر نیرویش را به پیاده نظام اسرائیل - آمریکا تبدیل می‌کند و در استفاده از پمب اتمی علیه جامعه ۹۰ میلیونی ایران هیچ آبابی به خود راه نمی‌دهد، سواستفاده کرد؟! بهتر نیست به جای پوستر رهبران و جانباختگان کمونیست در اتاق‌ها و مقرهایتان، تابلوهای ترامپ، نتانیاهو، زلنسکی، هاشم تاجپی، خاتمی، طالبانی و بارزانی را آویزان کنید؟ براستی چه نیازی به گرفتار شدن در چنین تناقضاتی بود؟ کوهی اسناد درباره آن تاریخ موجود است، صدها جلسه، سمینار، جدل، نوشته، مقاله، رساله، نشریه، کتاب، نوار صوتی و تصویری درباره آن دوران پر تحول مکتوب و مستند هستند. چه اصراری دارید که مردم شما را نه با سیاست‌های جدیدتان و رهبران جدیدتان، که با کارخانه تولید شبانه روزی جعل حقیقت‌های تاریخی بشناسند؟ چرا شنونده جناب مهدی بعد از سه دهه و نیم اعتراف به «اشتباه سیاسی» و بیدار شدن از خواب خرگوشی، باید یک جو احترام برای ایشان قائل باشد؟

مهدی از کومله، تنها نام آن را می‌خواهد؛ چون برای «کاره‌ای» شدن در کردستان به آن احتیاج دارد. تا دیروز در مذاکرات حزب دمکرات با جمهوری اسلامی می‌خواست سرش بی‌کلاه بماند و امروز در تخصیص بودجه از جانب دولت آمریکا و اسرائیل برای دخالت‌های نظامی در ایران به آن نیاز دارد؛ در این راه حاضر شد علیه تشکیلات خود، علیه کومله‌ای که این‌همه گویا به حال آن دل می‌سوزاند، توطئه کند و با به میدان کشیدن نیروهای جلال طالبانی از کومله باج‌گیری کند و آن‌ها را مجبور به قبول پلاتفرم فاشیستی‌اش کند. ده سال در کومله و حزب کمونیست ایران عقایدش را ترویج کرد، وقتی بجائی نرسید، بلافاصله به طالبانی - آموزگار و رهبرش - رو آورد. با پول طالبانی و مخفیانه شروع به خرید آدم و تدرک کودتا کرد. وقتی دستش رو شد به اردوگاهی خزید، جلال طالبانی را سراغ کومله فرستاد، کنگره کومله را از واکنش نیروهای مسلح طالبانی ترساند تا قبول کند که ۵۰ درصد کمیته مرکزی را به دار و دسته ایشان بدهند. وقتی که این ماجراجویی کثیف، از جمله بدلیل دخالت ما کمونیست‌های کارگری، به نتیجه نرسید، از کومله جدا شد و باند «کومله - زحمتکشان» را ۲۵ سال پیش بنا نهاد. با پوچ درآمدن وعده‌های

جمهوری اسلامی، کل سناریوی آقای مهدی هم در محاق فرو رفت. مهدی با این هدف که در جنبش ناسیونالیسم گُرد و در رقابت با حزب مادر آن - حزب دمکرات کردستان - «کسی» شود، نیاز داشت تا برای خوشایند این و آن، فراتر از دشمنی احزاب ملی گُرد با کمونیست‌ها در ایران و عراق برود و در مقام یک فاشیست و باند قومپرست، نه فقط یک دهه هویت کمونیستی خود را لجن‌مال کند بلکه یک سازمان فاشیستی با ظرفیت‌های باند سیاهی و چماقداری علیه کمونیسم و برابری‌طلبی در کردستان به کمک شخص جلال طالبانی و «اتحادیه میهنی» را سرهم بندی کند. از نظر نحوه فعالیت اما این سازمان نوزاد، دست مادر را از پشت بسته بود. به آرمان و عقاید همه جانباختگان کمونیست که جان خود را در سنگر مقاومت علیه جمهوری اسلامی و حزب دمکرات از دست دادند پشت کرد و این آرمان‌ها و عقاید را جزو تاریخ سیاه زندگی خود قلمداد کرد. با جانی‌ترین‌های جهان و منطقه عکس می‌گیرد و همزمان عکس با فواد مصطفی سلطانی را پشت میز کار قاب گرفته است. برای ترور همسنگران قدیمی‌اش نقشه ریخت و اردوگاه نظامی‌شان را گلوله‌باران کرد، برای قتل‌عام رهبران‌شان پلان ریخت و همزمان پشت صدیق کمانگر و دکتر جعفر شفیعی و بقیه چهره‌های محبوب جنبش کمونیستی قائم شده است. واقعیت اینست که آنقدر این مناسبات برای آقای مهدی بدیهی و طبیعی است که تناقضی حس نمی‌کند. این ماهیت سیاسی ایشان است. حرفی ندارد بزند. با این وصف انتظار دارد مردم به نام «کومله» و تاریخ درخشان کمونیستی این جریان به رسمیت‌شان بشناسند؟ از بد شانس عبدالله مهدی است که تاریخ سیاسی مبارزات مردم در کردستان و ایران، هیچ پدیده سیاسی و اجتماعی با هویت قومی و راست افراطی در خود جای نداده و بزرگ نکرده است. این یعنی جریان مهدی در تاریخ این کشور بی‌ریشه، غیر اجتماعی و در رده باندهای قومی و گردنه‌بگیر است.

نتیجتاً چنین سیاست و چنین افقی، برد سیاسی و اجتماعی ندارد. اما نکته این‌جاست که حتی جنبش ناسیونالیسم گُرد، چنین آزمون حقارت‌آمیزی در مقابل آقای مهدی برای پذیرفته شدن در محفل‌شان را نگذاشته بود؛ خالد عزیزی هم زمانی از مسئولان کومله در ناحیه اشونیه بود، در کنگره ۲ و ۳ کومله هم شرکت داشت. نظرش در رابطه با تشکیل «حزب کمونیست کردستان» همان وقت‌ها پاسخ گرفت و رفت به حزب دمکرات پیوست، بدون این‌که ابراز ندامت و شکست کند و بدون این‌که در تملق‌گویی در آستان ملیون گُرد، زیاده روی کند و خود را «قربانی» و «نردبان» ترقی کمونیست‌ها، آن هم از نوع «فارس»، واهود کند و یا حتی دوستی با همسنگران قدیمی‌اش را در بازار نفرت کور قومی به مزایده و حراج بگذارد.

توجه ما بعنوان کمونیست قبل از اینکه جلب ققمقه و فانسقه اقای مهدی شود، جلب مواضع و عملکرد سیاسی ایشان می‌شود که نه فقط چنگی به دل نمی‌زند که تمام تجسمش از پیروزی، چند صباحی تقلید از نیروهای باند سیاهی از قماش سازمان مجاهدین، طالبان، «سازمان آزادیبخش کوسوو»، کتراه‌های نیکاراگوئه و گردان فاشیست‌های آژوف در اوکراین است. هدف مهدی از چرخش ۳۶ ساله خود به سمت فاشیسم و سیاست پاکسازی قومی، تاسیس سازمان نفرت علیه کمونیسم است. فاشیست و تواب شدن مهدی اساساً باید در این چهارچوب ارزیابی شود. او ثابت کرده که در زمینه چنین «انتخاب»‌ها و چرخش‌هایی از بقیه استادتر است.

نامه جبهه متحد کارگری برای دفاع از مردم فلسطین به دولت عراق

در مورد سرنوشت مجروحان فلسطینی بازداشت شده در شهرک پزشکی (مدینه طیب) بغداد

در تحقیقی خبری که در تاریخ ۱۷ مارس ۲۰۲۶ در روزنامه «العربی الجدید» منتشر شد، بر وضعیت خانواده‌های فلسطینی شامل ۴۴ نفر - که ۳۱ زن، ۸ مرد و ۵ کودک هستند - نور افکنده شده است. این افراد در ماه مه سال ۲۰۲۴ با هواییهای نظامی از مصر به عراق منتقل شدند تا درمان شوند. آنان از خانواده‌های ساکن نوار غزه هستند که در جریان کارزار وحشیانه رژیم اشغالگر اسرائیل علیه این منطقه مجروح شده‌اند.

از آن تاریخ به بعد، این خانواده‌ها در طبقه پنجم شهرک پزشکی (مدینه طیب) در بغداد بازداشت شده‌اند و پس از ضبط مدارک رسمی و پاسپورت‌هایشان بدون هیچ دلیل قانونی، از حق بازگشت به محل زندگی خود محروم گردیده‌اند. فراتر از آن، نگرانی شدید بر آنان گمارده شده، گویی در «زندانه‌های اسرائیل» به سر می‌روند و از ارتباط با رسانه‌ها یا دیگران منع شده‌اند. همچنین از زندگی عادی روزمره خود مانند تردد، انتخاب محل سکونت و حق اقامت محروم شده‌اند.

به نظر می‌رسد که انتقال این خانواده‌ها به عراق با بهانه درمان، در چارچوب رقابتهای سیاسی (مزایده بازی سیاسی) برخی شبه نظامیان و جریان‌های پیرامون مسئله فلسطین صورت گرفته است. بر اساس تحقیق خبری مذکور و تأیید منابع خود ما، فرآیند انتقال آنها بدون اطلاع وزارت خارجه عراق انجام شده است که به وضوح نشان‌دهنده دخالت نهادهای سیاسی مرتبط با دولت در سازماندهی این اقدام است. همچنین، پس از پایان نیاز به آنان در کارزارهای تبلیغاتی که آن نهادها راه انداخته بودند، بعداً از صحنه رسانه‌ای و سیاسی ناپدید شدند.

آنچه بر مردم فلسطین، به‌ویژه در نوار غزه، از نسلکشی، کوچ اجباری، کشتار، بازداشت، شکنجه و تخریب کامل زیرساختهای زندگی رفته است، کافی نبود که چنین اقداماتی نیز بر مصائب آنان بیفزاید و آنان را در کشوری دیگر بازداشت کنند و از آزادی رفت و آمد و سکونت محروم نمایند و به عنوان ابزارهای تبلیغاتی برای بازاریابی مواضع سیاسی دروغین با آنان رفتار گردد.

کاری که نهادهای مسئول و دخیل در حق مجروحان فلسطینی در شهرک پزشکی مرتکب شده‌اند، نقض آشکار و قانونی حقوق بشر محسوب می‌شود. از سوی دیگر، دولت عراق مسئولیت کامل آنچه رخ داده را بر عهده دارد و موظف است افراد دخیل را مجازات کرده و تمامی امکانات زندگی شرافتمندانه را برای این خانواده‌ها فراهم آورد.

ما در «جبهه متحد کارگری برای دفاع از مردم فلسطین» که نماینده ۲۸ اتحادیه، سازمان کارگری و حزب سیاسی از ۱۲ کشور خاورمیانه و شمال آفریقا است، از دولت جمهوری عراق به عنوان طرفی متعهد به مفاد حقوق بین الملل بشر و بر اساس تعهدات ناشی از میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی - خواستار اقدامات زیر هستیم:

۱. اعطای فوری حق اقامت قانونی به تمام خانواده‌های فلسطینی بازداشتی و بازگرداندن تمام مدارک رسمی و پاسپورت‌های آنان.

۲. فراهم کردن مراقبت کامل اجتماعی و بهداشتی برای تضمین زندگی شرافتمندانه آنان.
۳. تضمین حق آنان برای تردد و سفر بدون محدودیت.
۴. جبران خسارت مادی و معنوی آنان به خاطر آسیب‌های وارد شده.
۵. گشودن تحقیقات رسمی و مجازات تمام نهادها و افراد دخیل در این نقضها.
۶. فراهم کردن مسکن مناسب و امن که کرامت و ایمنی آنان را تضمین کند.
۷. تضمین حق آنان برای ارتباط با خانواده و بستگان خود بدون محدودیت.

ما تأکید می‌کنیم که جبهه متحد کارگری به پیگیری این پرونده ادامه داده و تمام تواناییهای قانونی، سیاسی، رسانه‌ای و مردمی خود را به کار خواهد گرفت تا زمانی که این رنج پایان یابد و حقوق کامل این قربانیان تضمین گردد.

جبهه متحد کارگری تمام تواناییهای قانونی، سیاسی، رسانه‌ای و مردمی خود را برای تأمین یک زندگی شرافتمندانه برای مجروحان فلسطینی به کار می‌گیرد.

سمیر عادل / از طرف جبهه متحد کارگری برای دفاع از مردم فلسطین

رونوشتبه:

- صلیب سرخ
- هیئت سازمان ملل متحد
- سازمانهای حقوق بشر
- اتحادیه‌های کارگری، احزاب و سازمانهای سیاسی
- رسانه‌ها

۲۶ مه ۲۰۲۶

برابری

برابری، یعنی نه فقط برابری حقوقی و قانونی، نه فقط برابری شهروندان جامعه از هر قوم و نژاد و جنسیت، بلکه برابری در امکانات مادی در دسترسی به ابزارهای ارتقا و شکفتن استعدادهای فردی و اجتماعی، برابری در تولید و در زیست، برابری در اعمال اراده در سرنوشت اقتصادی، سیاسی و اداری جامعه خود، برابری در بهره‌مندی از محصولات مادی و معنوی کار و تلاش اجتماعی و برابری در مبارزه برای فائق آمدن بر هر عقب ماندگی و کمبود، برابری که تنها با در هم کوبیدن مالکیت خصوصی بورژوازی بر وسایل تولید و مبادله، از میان بردن بردگی مزدی و قرار دادن وسایل تولید و ثروت جامعه در مالکیت جمعی و اشتراکی کلیه انسانهای سهیم در فعالیت اجتماعی حاصل میشود.

طلوع خونین نظم نوین جهانی

جنگ آمریکا در خاورمیانه - منصور حکمت

با آنچه در خلیج می‌گذرد و با روایتی که رسانه‌ها از آن بدست می‌دهند الحق که باید از اینکه دنیای امروز دنیای دورویی، اخلاقیات دلبخواهی و معیارهای دوگانه است شکرگزار باشیم. تصور کنید اگر بنا بود همه قطعنامه‌های سازمان ملل با همین درجه عزم و قاطعیت به اجرا در آیند چه آشنویی پیا می‌شد. تجسم کنید که فقط برای نمونه چند هزارتن بمب می‌بایست بدلیل اشغال سرزمینهای فلسطینی و رفتار ضد انسانی با مردم فلسطین روی اسرائیل ریخته می‌شد، یا روی آفریقای جنوبی، بخاطر امتناعش از برسمیت شناختن هویت انسانی اکثریت ساکنین‌اش، یا روی خود آمریکا، برای چندین دهه ارباب بی‌وقفه بشریت. تصور کنید که از کار انداختن سلاحهای نابودی جمعی که در آمریکا، شوروی، چین، فرانسه، انگلستان، اسرائیل و هر کشوری که وسعش می‌رسد انبار شده است به چند فقره پرواز جنگنده‌ها و بمب افکن‌ها و شلیک چند موشک کروز نیاز می‌داشت. فکر کنید اگر واقعا بنا بود از کنترل انحصاری نه فقط بر نفت، بلکه همچنین بر گندم، تکنولوژی، اطلاعات، دارو و غیره جلوگیری کنیم چه جنگهایی می‌بایست برپا شود. اگر بنا بود همه دیکتاتوری‌ها محاصره شوند چه تعداد کشتی لازم می‌شد. اگر بنا بود همه جنایتکاران جنگی، مستقل از نژاد و عقیده و ملیت و آداب معاشرتشان محاکمه شوند به چه تعداد قاضی و سائل دادگاه نیاز بود. تصور کنید که اقدام برای رام کردن همه ابرقدرت‌های دست به ماشه در سطح جهانی و منطقه‌های محیط زیست را با چه خطرات عظیمی روبرو می‌کرد. و بالاخره هزینه مالی اینها را در نظر بگیرید. هیچ ژاپن و عربستان سعودی‌ای نمی‌توانست آنقدر پول رو کند. واقعا کابوسی می‌شد. همینطور که هست خوب است، امن‌تر است. بیایید به کارناوال خودفریبی و خودپرستی قومی اروپایی - آمریکایی بپیوندیم. بیایید در شوق و ذوق کودکانه «مخبرین بیطرف» و مفسرین تلویزیونی «متخصص» مان، در بازبهای جنگی کامپیوتری جدیدشان در عالم واقعی، سهیم شویم.

یا شاید هم نه، بجای این بهتر است خود را از مفروضات و توجیهاتشان خلاص کنیم و به مسائل واقعی این جنگ توجه کنیم. این جنگ بر سر دموکراسی و دیکتاتوری نیست. کشتن و معلول کردن هزاران تن از مردم عراق و خراب کردن خانه و مدرسه و کارخانه‌شان بر سرشان برآستی روش مهوعی برای نجات آنها از ستم سیاسی است. این جنگ ربطی به جلوگیری از محروم شدن غرب از نفت ندارد. تملک نفت بازم بیشتر برای کسی که قصد فروش آن را نداشته باشد بیمعناست. این جنگ بر سر حراست از قوانین بینالمللی نیست. با علم به پیشینه خود این مجریان قانون، از هپروشیم و ویتنام تا گراناذا و نیکاراگوئه، چنین ادعایی را نمی‌توان جدی گرفت.

اینها معضلات واقعی این جنگ نیستند. اینها درست همانند که هستند: تبلیغات جنگی. سرنخ‌های کلیدی برای درک علل واقعی این درگیری را باید در اشارات بظاهری بی‌آزار جرج بوش به یک «نظم نوین جهانی» و خواست پذیرفته نشده صدام حسین مبنی بر ایجاد «پیوند» (میان عاقبت کویت با حل مساله فلسطین) جستجو کرد.

نظم نوین جهانی

درگیری امروز در خلیج صرفا یکی از جلوه‌های تضادها و ابهامات موجود در مناسبات بین‌المللی پس از جنگ سرد است. با سقوط بلوک شوروری در نیمه دوم دهه هشتاد، ساختار پیشین قدرت در سطح بین‌المللی نیز، که بر تقابل نظامی، سیاسی و بدرجه کمتری اقتصادی، دو بلوک غرب و شرق مبتنی بود، فرو ریخت. در حالی که رسانه‌های جمعی و مفسرین سیاسی در غرب آنچه را که سقوط کمونیسم می‌نامیدند جشن می‌گرفتند و آینده‌ای مشحون از صلح و صفا تحت سلطه بلامنازع بازار پر افتخار را وعده می‌دادند، برای هر ناظر هوشیار مسلم بود که دنیای پس از جنگ سرد مملو از تقابل‌ها و تنش‌های

جدی اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی خواهد بود. تفسیرهای سیاسی در غرب معمولا به مسائلی نظیر وضعیت بی‌ثبات و متحول در شوروی و اروپای شرقی، شکاف «شمال و جنوب»، محیط زیست، کشمکش‌های منطقه‌ای و نظایر اینها خیره می‌شوند - مسائلی که ظاهرا در خارج مرزهای غرب «متمدن» و «دموکراتیک» ریشه دارند. اینها قطعا بخشی از معضلات دهه ۹۰ را تشکیل می‌دهند. اما مصاف اصلی، و معضل محوری در هر کوششی برای شکل دادن به یک «نظم نوین»، در خود غرب نهفته است. سقوط شرق همچنین مترداف با زوال غرب بعنوان قطب مقابل آن است. یعنی زوال آن موجودیت اقتصادی، سیاسی، نظامی و ایدئولوژیکی که برای محاصره و شکست بلوک شوروی پس از جنگ دوم جهانی حدادی شده بود. غرب، چه بعنوان یک مفهوم و چه بعنوان یک واقعیت اقتصادی - سیاسی، بر مبنای هژمونی و یا به اصطلاح «نقش رهبری» ایالات متحده بنا شده بود. حفظ این نقش، و یا حتی گسترش آن، در دنیای متحول سیاست پس از جنگ سرد، چکیده دورنمای آمریکا برای «نظم نوین جهانی» است.

تا قبل از بحران اخیر در خاورمیانه بنظر می‌رسید که چنین دورنمایی فاقد محمل عملی برای تحقق خویش است. عروج ژاپن و آلمان غربی بعنوان قدرتهای عظیم اقتصادی، حرکت بسوی وحدت اروپا و تحقق عملی وحدت دو آلمان، پرورش سیاسی در کشورهای اروپای شرقی به نفع راست طرفدار بازار، و بالاخره گشوده شدن اقتصادی و سیاسی خود شوروی بروی غرب، غرب قدیم را از هر لحاظ تخریب و تضعیف کرده بود. نه فقط نقش رهبری آمریکا، بلکه خود نهادهایی که محمل و ضامن هژمونی آمریکا بودند، نظیر ناتو، هردم زائدتر و بیخاصیت‌تر بنظر می‌رسیدند. کل سیاست خارجی آمریکا جهت و تمرکز خود را از دست داده بود. حتی برخی از سر سخت‌ترین سلحشوران جنگ سرد در راست افراطی سیاست آمریکا به مدافعین انزواطلبی تبدیل شده بودند. بحران خلیج به دولت آمریکا امکان داد تا برای معکوس کردن این روندها وارد عمل شود. جرج بوش در سخنرانی اخیر خود در اجتماع خبرنگاران مذهبی نیات آمریکا در جنگ را با شفافیت حیرت‌انگیزی بیان کرد. بگفته بوش، هدف از این جنگ «اعاده رهبری» و «قابل‌اتکاء بودن» آمریکاست. وقتی این هدف متحقق شود، آنگاه مسائل بین‌المللی نظیر مساله فلسطین می‌تواند در سایه «نقش رهبری کننده آمریکا» حل و فصل شود.

آمریکا به فرصتی که اشغال کویت توسط عراق ایجاد کرده بود چنگ انداخت تا خود را بعنوان یک ابرقدرت مجددا به کرسی بنشانند. به کمک کمپین عظیمی از تبلیغ و تحریک که توسط ژورنالیسم نوکر و مجهز در غرب، که خود محصول بی‌تفاوتی سیاسی تودهای دهه هشتاد است، به پیش برده شد، یک شبه یک «امپراطوری شر» جدید ساخته شد. یک کشور جهان سومی با جمعیتی کمتر از ۱۷ میلیون، مقروض و تماما وابسته به صدور نفت به غرب و فرسوده از جنگ هشت ساله با کشور همسایه‌اش ایران، یک خطر تهدید کننده جهانی تصویر شد. یک مساله منطقه‌ای که تحت شرایط دیگری با فشارها و مانورهای سیاسی و دیپلماتیک پاسخ می‌گرفت، تا حدی یک کارزار مرگ و زندگی برای «جهان متمدن» بزرگ جلوه داده شد. اروپای قاره با تزلزل به خط شد. هلموت کوهل و میتران، چهره‌های یک اروپای بورژوازی متحد و مدعی، توسط بوش و بیکر، سمبلهای قدرت فائقه آمریکا، به حاشیه رانده شدند. غول ژاپن به یک صندوقدار مطیع تنزل داده شد. حیاتی بودن «نقش رهبری کننده» آمریکا در نظم سرمایه‌دارانه جدید جهان به اروپا یادآوری شد. در حالی که عراق صحنه جنگ است، مسائل محوری‌ای که باید از طریق این جنگ حل و فصل شود در درجه اول در غرب نهفته است. تمایز قدرت و «رهبری» آمریکا در منطقه قرار است ضامن حفظ موقعیت برتر این کشور در مقابل متحدین و رقبایش در غرب پس از جنگ سرد باشد - عاملی که در عین حال پیش شرط تفوق جهانی آمریکا نیز هست. اما تلاش آمریکا خلاف منطق سرمایه‌داری امروز عمل می‌کند که تجدید نظری اساسی در موازنه قدیم و شکل‌گیری آرایش اقتصادی و سیاسی بورژوازی جدیدی را ایجاب می‌کند. ماهیت شکننده «ائتلاف» امروز در مقایسه با همبستگی درونی‌ای که اتحاد غرب دهها سال در مقابله با بلوک شرق از خود نشان داد محدودیت‌های تاریخی تلاش آمریکا را تاکید می‌کند.

فلسطین و کویت: پیوند

در سنگرهای مقابل، نه عراق بعنوان یک کشور یا رژیم سیاسی، بلکه ناسیونالیسم عرب بعنوان یک نیروی منطقه‌ای را می‌بایم - حریف دیگری

منطقه‌ای می‌توانند به اینکه با عمل قاطعانه بر سرنوشت خویش تاثیر بگذارند امیدوارتر باشند.

برخی از اهداف ناسیونالیسم میلیتانت عرب فی‌الحال متحقق شده است. نتیجه نظامی جنگ هرچه باشد، تغییرات فاحشی در منطقه به ضرر اسرائیل هم اکنون در جریان است. ادامه روند فعلی بهبود مناسبات آمریکا و اسرائیل، که تحویل پول و موشک به اسرائیل نشانه آن است، در آینده دشوار بنظر می‌رسد. با پایان جنگ فشار غرب، و یابهرحال اروپا، بر اسرائیل شدت خواهد گرفت. ناسیونالیسم عرب تا همینجا توانسته است برسمیت شناسی وزنه اقتصادی و سیاسی جهان عرب را به غرب تحمیل کند. تا همینجا غرب خود را به سازشهایی بر سر مساله فلسطین متعهد کرده است که تا دیروز سابقه نداشت. بعلاوه فواید جنبی‌ای هم وجود داشته است. در خاورمیانه ناسیونالیسم ابتکار عمل را از پان اسلامیسم بازپس گرفت. اسلام به نقش درجه دوم خود در سیاست جهان عرب، بعنوان یک ابزار بسیج در خدمت عمل سیاسی ماهیتا ناسیونالیستی، رجعت داده شد. کشمکش اخیر کمک کرده است که حتی در ایران پرونده جناح پان‌اسلامیستی حزب‌الله بسته شود. برای خود عراق نفس بقاء، پس از یک مقاومت نظامی ابرومندانه، یک پیروزی سیاسی، و در دراز مدت حتی نظامی، محسوب می‌شود. اشغال عراق توسط آمریکا و یا حتی حضور نظامی دراز مدت آمریکا در منطقه قطعا جنگ حاضر را به ویتنام دومی برای این کشور تبدیل می‌کند. وضعیتی که به احتمال قوی به شکاف در اتحاد غرب و انزوای آمریکا از اروپای قاره خواهد انجامید. سواي این حالت، موقعیت عراق بعنوان یک کشور ذینفوذ در جهان عرب تحکیم خواهد شد.

این جنگ باید متوقف شود

این جنگ باید متوقف شود، در درجه اول به دلیل توحشی که به نمایش می‌گذارد. این جنگ تا هم اکنون هزاران بیگانه را قربانی کرده است. کل ایده مباران با «دقت جراحی» یک افسانه است. یک کشور به تمامی با بمب کوبیده شده است. مردم از کوچک و بزرگ با بمب و موشک به قتل می‌رسند و یا از نبود آب و برق و دارو و بهداشت جان می‌دهند. فجایع این جنگ برای مردم بیگانه و غیر نظامی عراق نمی‌تواند تا ابد توسط رسانه‌های غربی سرپوش گذاشته شود. وقتی حقایق برملا شوند، که دارد بتدریج چنین می‌شود، بشریت شرمسار خواهد شد.

این جنگ باید متوقف شود، به دلیل عقب‌گرد سیاسی، فرهنگی و اخلاقی‌ای که به کل جهان تحمیل می‌کند. نشانه‌ها فی‌الحال در دست‌اند. دخالتگری نظامی ابرقدرتها، شوونیسم ملی، نژادپرستی، میهن‌پرستی، تعصب مذهبی، تروریسم و ژورنالیسم نوک، اینها گوشه‌ای از نیروهای سیاهی هستند که با این جنگ افسار گسیخته‌اند. اینها مشخصات واقعی آن به اصطلاح «نظم نوین جهانی» هستند که دارد شکل می‌گیرد.

منصور حکمت

از نشریه کارگر امروز شماره ۱۰ - بهمن ۱۳۶۹، فوریه ۱۹۹۱ - اصل مقاله به زبان انگلیسی است.

در کشمکش برای شکل دادن به نظم جدید. این ناسیونالیسم خلق‌گرایانه و ضداستعماری قدیم نیست، بلکه پرچم بورژوازی عرب پس از اوپیک است. مبارزه‌جویی این ناسیونالیسم از استیصال فقرای عرب یا مصائب مردم فلسطین مایه نمی‌گیرد، بلکه حاصل امکانات مادی‌ای است که بر روی دولتهای بورژوازی عرب برای بهبود موقعیت‌شان در اقتصاد جهانی و ساختار منطقه‌ای و بین‌المللی قدرت گشوده شده است. تقابل و موازنه قدیم بین شرق و غرب مدتها چنین انتظاراتی را عقیم گذاشته بود. نفوذ غرب در خاورمیانه بر اسرائیل و ایران، بعنوان ستون‌های سیاست محاصره شوروی، متکی بود. حتی دولتهای عربی طرفدار غرب، اردن، عربستان سعودی و بعدها مصر، قادر به برقراری چنان پیوند اقتصادی و سیاسی فشرده‌ای با غرب که اسرائیل و ایران زمان شاه از آن بهره‌مند بودند و شرط ضروری توسعه سرمایه‌داری و پیشرفت تکنولوژیکی محسوب می‌شد نبودند.

بعلاوه مدتها قبل از سقوط نهایی بلوک شرق دیگر روشن شده بود که این بلوک از ارائه هرگونه چهارچوبی برای رشد اقتصادی در کشورهای منطقه نفوذ خود ناتوان است. اما مادام که ملاحظات وسیع‌تر جهانی غرب را به اسرائیل گره می‌زد، اینکه کشورهای عربی، با جمعیتی ۵۰ برابر اسرائیل و منابع وسیع اقتصادی، نفت و نیروی کار، در صحنه سیاست بین‌المللی و اقتصاد جهانی نفوذی بهمان درجه موثر بدست بیاورند ممکن نبود. و اینجا پیوند غیر قابل انکار جنگ اخیر با مساله فلسطین آشکار می‌شود. مستقل از اینکه سران عرب سرسوزنی بفرم مصائب مردم فلسطین هستند یا خیر (که عموماً نیستند)، مساله فلسطین به شاخص برخورد غرب و آمریکا به جهان عرب تبدیل شده است. اسرائیل و مساله فلسطین مانع جوش خوردن اقتصادی و سیاسی کامل جهان عرب با غرب است. بقول عرفات، اعراب میخواهند با غرب باشند اما «نه بعنوان برده بلکه بعنوان شریک». مصر کوشید تا از طریق فاصله گرفتن از امر پان عربیسم و رسیدن به توافق جداگانه با اسرائیل به این هدف برسد. این استراتژی شکست خورد. ناسیونالیسم میلیتانت می‌خواهد با نمایش قدرت به همین هدف برسد. با غرب می‌جنگد تا با شرایط مناسب‌تری به آن ملحق شود.

اشغال کویت توسط عراق در بدو امر یک اقدام نظامی سراسر عراق برای رسیدن به اهداف کشوری خویش بود. بهترین سناریو از نظر عراق یک الحاق بی‌سر و صدا و بدون عواقب فوری در منطقه بود. اما هنگامی که این حرکت با مقاومت شدید غرب روبرو شد، اقدام عقیم‌مانده عراق بعنوان خدمتی به آرمان وسیع‌تر و منطقه‌ای توسط ناسیونالیسم عرب در آغوش گرفته شد.

درک اینکه چرا ناسیونالیسم عرب میدان عمل خویش را وسیع‌تر می‌بیند و چرا یک جنگ نابودکننده هنوز می‌تواند یک پیشروی سیاسی محسوب شود دشوار نیست. سقوط بلوک شوروی اهمیت استراتژیکی اسرائیل برای غرب را کاهش داده است. روزی که واقعیات اقتصادی و مردم‌شناسانه منطقه خود را به سیاست غرب تحمیل کنند دور نیست. تغییر جغرافیای سیاسی کهنه جهان، همچنانکه از رویدادهای اروپا، شوروی، چین و کره پیداست، امر محتوم است. تقسیم بین‌المللی قدرت میان دول بورژوازی ناگزیر باید مورد تجدید نظر قرار بگیرد و قطبهای اقتصادی و سیاسی جدیدی که در نتیجه توسعه تکنولوژی و بین‌المللی شدن سرمایه، خارج از قلمروهای سرمایه‌داری پیشرفته ظهور کرده‌اند را در بر بگیرد. موازنه خشکی که توسط قطب بندی قدیم شرق و غرب ایجاد شده و ابقاء می‌شد در هم شکسته است. نیروهای رو به عروج در سطح

کارگران کمونیست!

حزب ما، سنگر اتحاد و تشکل حزب
شما است. حزب را از آن خود کنید!

نینا را در شبکه‌های اجتماعی زیر دنبال کنید:

سایت نینا
radioneena.com
ساوند کلود
soundcloud.com/radio-neena
اینستاگرام
instagram.com/radioneena
تلگرام
https://t.me/RadioNeenna
فیسبوک
facebook.com/radioneena

hekmatist.com

تماس با حزب



@Hekmatistx

دبیرخانه حزب

dabirxane@hekmatist.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

دبیر کمیته رهبری: خالد حاج محمدی

khaled.hajmohamadi@gmail.com

تشکیلات خارج کشور حزب: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

دفتر کردستان حزب: محمد راستی

mohammed.raasti@gmail.com

حکمتیست هفتگی

سر دبیر: فواد عبداللهی

دولت مهم ترین ابزار طبقه حاکمه برای تحت انقیاد نگاه داشتن توده های تحت استثمار است.

تاریخا ظهور دولت حاصل بوجود آمدن
استثمار پیدایش طبقات و تقسیم جامعه به
طبقات استثمارگر و تحت استثمار بوده است.
علیرغم همه پیچیدگی‌ها در ساختمان دولت
های امروز دولت همچنان دستگاهی برای
اعمال زور است و ارتش‌ها و دادگاه‌ها و زندان
ها شالوده اساسی آن را تشکیل میدهند. دولت
قوه قهریه سازمان یافته طبقه حاکمه است.
دولت ابزار اعمال حاکمیت طبقاتی است. هر
دولتی. مستقل از هر فرم و ظاهری که بخود
پذیرفته باشد. چه سلطنت و چه جمهوری.
چه پارلمانی و چه استبدادی. ابزار اعمال
دیکتاتوری طبقه یا طبقات حاکم است.

